

بررسی فیلم «تاپ‌گان ماوریک» که در آن حمله هوایی به تاسیسات هسته‌ای ایران پیش‌بینی شده بود

جنگ هالیوودی ایران و آمریکا

«تنت ۲۰۲۰» و رویارویی با ایران در آثاری مثل «آرگو ۲۰۱۲». حالا اما تقریباً هیچ کس تردیدی ندارد که «تاپ‌گان ماوریک» یک حمله هوایی نامدین به ایران را نمایش می‌دهد. حتی سایت the ringer جایی را که در این فیلم تاسیسات هسته‌ای ایران مورد هدف قرار می‌گیرد حوالی کوه خمین در استان کهگیلویه و بویراحمد تشخیص می‌دهد؛ جایی که طبق توصیف این سایت، برخلاف تصویر همیشگی هالیووداز خاورمیانه که بیابانی صاف و بزرگ است، از نظر آب‌وهوایی و ارتفاع، با مناطقی که می‌توان در اتریش یا کلرادو پیدا کرد، قابل مقایسه است. این سایت، کوه خمین را چنین توصیف می‌کند: «بیش از ۱۰۰۰۰ فوت قد و حدود ۵۰ مایل پروازی با خلیج‌فارس فاصله دارد. در فیلم، هنگام طراحی نقشه مأموریت، ستاره ماوریک، خلبانش را ملزم می‌کند کلبین را با سرعت بیش از ۶۵۰ گره (معادل ۷۵۰ مایل در ساعت) به مدت ۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه در دست بگیرند (تا به آن نقطه برسند). البته با این سرعت نمی‌توانید از خلیج‌فارس به کوه خمین برسید اما در عرض ۴ دقیقه می‌توانید و ۹۰ ثانیه دیگر را باید به تزئینات غلوآمیز هالیوودبخشید. جالب‌اینجاست که آمریکایی‌ها بعد از دیدن این فیلم، تازه فهمیده‌اند که سراسر ایران بیابان نیست و کوه و جنگل هم دارد».

■ **چالش نیروی هوایی آمریکا با ایران**

نکته دیگری که خیلی از رسانه‌ها به آن اشاره کرده‌اند، توان موشکی و هوایی کشوری است که آمریکایی‌ها در این فیلم به آن حمله می‌کنند. مجله آنلاین اسلیت (slate) درباره فیلم ماوریک به حضور همزمان جنگنده روسی سوخو۵۷ و اف۱۴ آمریکایی در نیروی هوایی ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ایران دارای چند فروند اف۱۴ مسلح، به‌علاوه ۳ جت جنگنده نسل پنجم است که کارشناسان نظامی Sandboxx در میان بسیاری دیگر از کارشناسان آن، هواپیماهای نسل پنجم را سوخو۵۷ ساخت روسیه شناسایی کرده‌اند». این هواپیما به‌عنوان آنتاگونیزست و جنگنده اصلی دشمن در فیلم عمل می‌کرد. بقیه درگیری‌ها علیه موشک‌های زمین‌به‌هوا بودند؛موشک‌هایی که متعکس‌کننده تصورات رو به رشد ارتش ایالات متحده در این باره بود که چالش اصلی هواپیماهایش، بیشتر از چنین امکاناتی در ارتش دشمن ناشی می‌شود تا از هواپیماهای آن. موشک‌های سطح‌به‌هوا در فیلم اصلی که سال ۱۹۸۶ ساخته شد، هیچ نقشی نداشتند درحالی‌که در نیروی هوایی ایالات متحده دیگر اف۱۴ پرواز نمی‌کند،نم‌سوخو۵۷هم توسط هیچ نیروی هوایی در خارج از روسیه استفاده نمی‌شود. با وجود این، مدت‌ها حدس زده می‌شد که این جنگنده به‌طور بالقوه به دشمنان احتمالی آمریکادر سرتاسر جهان صادر شود. به‌ویژه ایران، یعنی تنها کشوری غیر از ایالات متحده که تا به‌حال از اف۱۴ استفاده کرده است. گفتنی است با وجود ساخته شدن سری اول فیلم تاپ‌گان در سال ۱۹۸۶ و اشاره تلویحی در آن به رژیم کره شمالی، چنین حمله‌ای به تاسیسات هسته‌ای آن کشور هیچگاه انجام نشد اما کمتر از ۳ سال بعد از نمایش سری دوم این فیلم که حمله به تاسیسات هسته‌ای ایران را تلوینح نمایش می‌داد، این حمله بالاخره آغاز شد.

بدون پیام متناظر، عمومی یا خصوصی، قطعاً می‌تواند منجر به تشدید تنش شود، زیرا طرف مقابل آزاد است عمل را آن‌طور که می‌خواهد تفسیر کند. این بدان معناست که قرائت اولیه از هر حرکتی به پیش‌روی برای خونریزی بسیار بیشتر حکم می‌کند. این وضعیت اصطلاحاً به‌مه جنگی (the fog of war) تعبیر می‌شود. این بدان معناست که نحوه تفسیر ایالات متحده و ایران از حرکات بعدی یکدیگر عمدتاً به حدس و گمان بستگی دارد. به‌عنوان مثال، طبق تقریر رسانه واکس در همان ایام، تصور کنیّد ترامپ هزاران نیرو مثلاً ۲۵۰۰۰ نفر را همراه با هواپیماهای جنگی پیشرفته به خاورمیانه می‌فرستد به این امید که ایران را از تشدید بیشتر درگیری بازدارند. تهران می‌تواند به‌راحتی اینس افزایش را به‌عنوان آمادگی برای تهاجم ایالات متحده بخواند. اگر چنین باشد، نیروهای ایرانی می‌توانند در تلاش برای پیچیده‌تر کردن تهاجم، حمله

پیش‌دستانه کرده و مارپیچی را ایجاد کنند که می‌تواند به جنگی تمام‌عیار ختم شود.

بیان این نکات از آن جهت اهمیت داشت که بدانیم تحلیل فیلمی مثل «تاپ‌گان ماوریک» تنها بخشی از ذهنیت دشمنان‌مان را در این جنگ توضیح نمی‌دهد نه تمام آن را. در ادامه‌اما به جزئیاتی از این فیلم که با مسائل امروز صحنه سیاسی و امنیتی منطقه مربوط است پرداخته شده تا مشخص شود که ایالات متحده و به‌طور خاص ترامپ، نه صرفاً نظام سیاسی ایران، بلکه «ملت ایران» را در قهروست ملت‌های سرکش قرار داده و جنگ را علیه آنها آغاز کرد.

■ **دشمنان مبهم آمریکا**

در بازسازی جدیدی که از فیلم تاپ‌گان شده و پسوند ماوریک را هم دارد و به سال ۲۰۲۲ میلادی برمی‌گردد، به استخدام‌کنندگان مأموریت محرمانه نیروی دریایی گفته می‌شود یک «ملت سرکش (rogue nation)»، به افتتاح یک پالایشگاه جدید اورانیوم نزدیک شده است؛ چیزی که به آنها توانایی هسته‌ای می‌دهد. از ملت سرکش اما هرگز نامی برده نمی‌شود.پس ملت سرکش کیست؟تنخیص اینکه ارتش ایالات متحده چه کشورهایی را «کشورهای سرکش» می‌داند می‌تواند دشوار باشد، زیرا در سال ۲۰۰۰ وزارت خارجه آمریکا رسماً استفاده از این واژه را متوقف کرد و وزیر خارجه وقت آنها، مادلین آلبرایت، اعلام کرد این کشورها از این به‌بعد «کشورهای مورد نگرانی» خوانده می‌شوند. با این حال سال ۲۰۱۷، دونالد ترامپ مجدداً به «رژیم‌های سرکش» مانند کره شمالی اشاره کرد. در حال حاضر تنها ۹ کشور توسط ایالات متحده به‌عنوان کشورهای سرکش درنظر گرفته می‌شوند: افغانستان، بلاروس، کوبا، نیکاراگوئه، کره شمالی، روسیه، سوریه، ونزوئلا و ایران. سیستمی آمریکا به‌طور مداوم به‌عنوان شرور و دشمن به این کشورها می‌پردازد؛ گاه کنایی و مبهم، مثل نمونه‌هایی که ذکر شد و گاه صریح و مستقیم، مثل جنگ با کره شمالی در «پشت خطوط دشمن ۲، محور شرارت ۲۰۰۶». جنگ با روسیه در

ر تا کرستان نامیدند. در فیلم «بدون پشیمانی» هم قطعاً این روس‌ها هستند که مایکل بی جردن آنها را می‌کشد؛ اگرچه بدمن واقعی فیلم یک وزیر دفاع دیوانه از ایالات متحده است. فیلم «طلوع سرخ ۲۰۱۲» یک داستان کامل در مورد حمله چین به ایالات متحده برای بازپس‌گیری بدهی معوق است؛ چیزی که هنوز اتفاق افتادنش به ذهن ما نمی‌رسد ولی امکان دارد روزی اتفاقی شبیه آن رخ بدهد.

چنانکه اشاره شد با نگاه به این فیلم‌ها می‌شود تا حدودی فهمید که دیپ اسلستیت (deep state) یا همان دولت پنهان ایالات متحده که به آن در ادبیات سیاسی ایران «قوه عاقله نظام سیاسی» هم گفته می‌شود، چه ارزیابی‌هایی از نسبتش با کشور ما دارد.

در سری دوم فیلم تاپ‌گان، با پسوند ماوریک که محصول سال ۲۰۲۲ است، حمله به تاسیسات هسته‌ای ایران توسط هواپیماهای آمریکایی نمایش داده می‌شود؛ حمله‌ای بسیار دشوار و خطرناک که چهره اصلی‌اش را تا پای مرگ می‌برد و در نهایت هم می‌تواند بسیار محدود باقی بماند. در این فیلم خلبان آمریکایی با دشمنی مواجه است که به لحاظ امکانات فنی و تکنولوژیک نظامی حتی می‌شود گفت در بعضی موارد دست برتر را دارد. این با جمله‌ای که دونالد ترامپ پس از حمله به تاسیسات هسته‌ای ایران بیان کرد مخوانی دارد: «هیچ‌کس در دنیا به جز ما توانایی انجام

این حمله را ندارد». این حمله بامداد روز شنبه انجام می‌شود و در شامگاه همان روز پاسخ موشکی‌اش را از ایران در یکی از پایگاه‌های آمریکایی منطقه خلیج فارس دریافت می‌کند؛ اما آنچه در این میان درباره فیلمی مثل «تاپ‌گان ماوریک» اهمیت داشت، نشان دادن نگاهی بود که آمریکایی‌ها به توان نظامی و امنیتی ایران و نوع مواجهه با آن داشتند. در ضمن این فیلم در زمان روی کار بودن دولت دموکرات‌ها ساخته شد اما حمله واقعی در زمان زمامداری ترامپ اتفاق افتاد که این نشان می‌دهد همه چیز بسته به هیجانات شخصیتی خود دونالد ترامپ نیست و ساختار سیاسی آمریکا از مدت‌ها پیش خود را برای چنین لحظه‌ای آماده کرده بود. این چیزی است که کارشناسان و تحلیلگران سیاسی و نظامی در مورد رویارویی ایران و آمریکا بسیار نسبت به آن حساس هستند و حتی پس از ترور حاج قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران در سال ۹۸، وقتی شکل احتمالی نبرد بین ایران و آمریکا بررسی می‌شد، مرتب به آن ارجاع می‌دادند. به عنوان مثال یاسمین الجمال، مشاور سابق خاورمیانه در پنتاگون، به این رسانه می‌گوید: «پیام دادن اغلب مهم‌تر از عمل فیزیکی است». اقدام

را حالا دیگر کاملاً مشخص کرده

است. در مورد چین برخورد رنج نهایی هنوز رنج نداده اما تقریباً

همه منتظر وقوعش هستند و در مورد کره جنوبی و نوع برخورد با درگیری‌اش با ژاپن و چین با کره شمالی و آمریکا، باید منتظر ماند و دید که چه روزی این اتفاقات رخ خواهند داد. اما همه می‌دانند که پیش‌تر چنین جریانی در سینمای جهان ایالات متحده است؛ چه با فیلم‌هایی که درباره آینده وضع اجتماعی و سیاسی خود می‌سازند و چه آنهایی که مواضع و عملکردهای دولتمردان این کشور را در قبال دیگر کشورها نشان می‌دهد. در دنیای تریلرهای نظامی هالیوود، مبهم نشان دادن هدفمند ملتی که به‌عنوان دشمن به نمایش درآمده، سنت رایجی است. به‌عنوان مثال، سری اول «تاپ‌گان» که در سال ۱۹۸۶ میلادی ساخته شد، به طرز ماهرانه‌ای به کشوری که جنگنده‌های میگ را در اطراف اقیانوس هند به پرواز درمی‌آورد، اشاره می‌کرد. نشریه Task and Purpose به تازگی ایام متوجه شد که کشور مورد کنایه، کره شمالی است. در نمونه‌های اخیر هم این موارد را زیاد می‌توان سراغ گرفت. مثلاً به نظر می‌رسید فیلم «۴ زیرزمینی» به کارگردانی مایکل بی، از قصد آمریکا برای سرنگونی دیکتاتور ترکمنستان خبر می‌دهد؛هرچند آن سرزمین

برای بررسی چشم‌اندازهای کلان استراتژیک که توسط کشورهای مهم و تاثیر گذار جهان اتخاذ می‌شوند، می‌توان سیستمی آن کشورها را رصد کرد. این بررسی‌ها به قدری نتایج دقیقی

دارند که گاهی حیرت‌انگیز است. طوری می‌توان از سینما، سیاست‌های کلان و راهبردی بسیاری از کشورها را حدس زد و شناخت که حتی با جورچین کردن اظهارنظر دیپلمات‌ها یا حتی کنش‌های عملی‌شان شاید ممکن نباشد این فیلم‌ها لزوماً دولتی هم نیستند یا اگر با حمایت دولتی ساخته شده باشند هم به لحاظ تجاری در یک چرخه طبیعی عرضه و تقاضا قرار می‌گیرند. روسیه، چین و کره جنوبی در سال‌های اخیر فیلم‌های متعددی ساخته‌اند که پس از مدتی مشخص شد با سیاست‌های کلان و راهبردی دولت‌های‌شان درباره مسائل بین‌المللی و تعیین دوست و دشمن همسو بوده و به نوعی آماده‌سازی مردم‌شان برای رویارویی‌های بزرگ به حساب می‌آمده است. در مورد روسیه اتفاقاتی که با جنگ اوکراین افتاد، دلیل نهایی ساخت آن آثار



میلاد چلیل زاده

در طول ۱۲ روز جنگ از سوی رژیم صهیونیستی علیه ایران و در حالی که

فعلًا از سوی دو طرف اعلام آتش بس شده است، شاهد یک جبهه موازی اما به مراتب پیچیده بودیم که باز خوانی آن برای آینده این وضعیت خالی از لطف نیست و آن هم جبهه جنگ شناختی و روانی است. پیام‌های مستقیم و غیر مستقیم سران ایالات متحده و رژیم صهیونیستی به مردم ایران با

این مضمون که «ببرد ما با جمهوری اسلامی است، نه شما مردم» و مخاطب قرار دادن مستقیم مردم، نقطه اوج این راهبرد است. این پیام که در ظاهر یک ژست بشردوستانه و هوشمندانه برای تفکیک میان نظامیان و غیرنظامیان به نظر می‌رسد، اگر با نگاهی عمیق‌تر بنگریم، یک استراتژی چندلایه و حساب‌شده برای فروپاشی اراده ملی از درون است. این یادداشت به تبیین انگیزه‌ها و لایه‌های این استراتژی و چرایی روی آوردن دشمن به آن در این مقطع خاص می‌پردازد.



علی کاکا زفولی

قرار دادن مستقیم مردم، نقطه اوج این راهبرد است. این پیام که در ظاهر یک ژست بشردوستانه و هوشمندانه برای تفکیک میان نظامیان و غیرنظامیان به نظر می‌رسد، اگر با نگاهی عمیق‌تر بنگریم، یک استراتژی چندلایه و حساب‌شده برای فروپاشی اراده ملی از درون است. این یادداشت به تبیین انگیزه‌ها و لایه‌های این استراتژی و چرایی روی آوردن دشمن به آن در این مقطع خاص می‌پردازد.

■ **تغییر پارادایم: بن‌بست در جنگ سخت و کشاندن میدان نبرد به ذهن‌ها**

هر جنگی، به ویژه در برابر کشوری با عمق استراتژیک و جمعیت قابل توجه مانند ایران، برای نیروی مهاجم با یک محاسبه هزینه/ فایده آغاز می‌شود. سناریوی اولیه، اغلب بر پایه یک پیروزی سریع و قاطع از طریق جنگ سخت استوار است؛ ناپودی مراکز فرماندهی، فلج کردن زیرساخت‌های نظامی و در نهایت، فروپاشی سریع اراده مقاومت. با این حال، به این دلیل که مقاومت ملی در برابر رژیم اشغالگر سرسختانه‌تر از پیش‌بینی‌ها ظاهر و جنگ برای آنها به یک باتلاق فرسایشی تبدیل شده، محاسبات‌شان تغییر کرده است. هزینه‌های نظامی (تلفات انسانی و خسارات تجهیزات)، اقتصادی (تأمین مالی جنگ) و دیپلماتیک (الزوام بین‌المللی) برای آنها به شدت افزایش یافته و در این نقطه است که پارادایم جنگ از حوزه «فیزیکی» به حوزه «شناختی» منتقل می‌شود یا به بیان دقیق‌تر، «جنگ ترکیبی» شدت می‌گیرد که در آن، قدرت نرم و هوشمند، اهمیت

ادامه از صفحه اول حمله به تاسیسات سطحی نطنز و راکتور اراک، توسط رژیم نمادی از ناتوانی –برای نابودی توان هسته‌ای ایران بود.

این ناتوانی به نقطه‌ای رسید که در نهایت رژیم صهیونی برای دستورال‌دساری، مجبور به استمداد از آمریکا برای حمله به فردو شد. حمله به فردو، صرف‌نظر از آسیب‌های احتمالی به تاسیسات یا مجموعهٔ سالن یا نفوذ موشک‌ها، در نهایت می‌تواند لقب یکی از بی‌معناترین اصابت‌ها و حملات تاریخ را به خود اختصاص دهد. حمله به فردو نه تنها کار ساز نیست، بلکه عملاً موجب خواهد شد ایران به صورت کاملاً موهجی سطح همکاری خود با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را کاهش و بالطبع



این ناتوانی به نقطه‌ای رسید که در نهایت رژیم صهیونی و آمریکا با هدف قرار دادن فردو، بدون از بین بردن اورانیوم یا آسیب به ذخایر هسته‌ای کشور، عملاً مجوز افزایش ابهام در برنامه هسته‌ای ایران و کاهش همکاری با آژانس را به صورت مشروع به کشور دادند. بنابراین، در سطح دوم اعلامی حملات رژیم، یعنی برنامهٔ هسته‌ای ایران نیز، عملاً دستورودی حاصل نشد.

سومین هدف دشمن، حصول اطمینان از

نابودی برنامهٔ موشکی ایران بود. دشمن با نگاهی

خام و محاسباتی دمدستی، تصور می‌کرد با تسلط

نسبی بر آسمان نوار غربی کشور و بمباران شهرهای

موشکی، می‌تواند برنامهٔ موشکی ایران را نیز خنثی

حالا همه فهمیده اند مردم جمهوری اسلامی جدایی ناپذیرند

جنگ نتانیاهو با ملت ایران

فرزندان همین ملت تشکیل شده‌اند. تضعیف آنها به معنای باز گذاشتن مرزها و سپردن امنیت شهروندان

به دست هر چرم‌چ است؛ حمله به تأسیسات برق، آب، شبکه انرژی، بنادر و مراکز صنعتی تحت عنوان «ضربه به شریان‌های اقتصادی نظام سیاسی» در واقع زندگی روزمره میلیون‌ها شهروند را مختل می‌کند. این همان «جراحی ستون فقرات» است که در آن، کل بدن فلج می‌شود و یا به این می‌ماند که قلب یک پیکر را از بدن جدا کنیم و بعد بگوییم کاری با سایر اعضا نداریم؛ نظام سیاسی «جمهوری اسلامی ایران» همانند هر نظام سیاسی دیگری، نماینده حاکمیت کشور در صحنه بین‌الملل است و حمله به آن، حمله به اصل «استقلال» و «حق تعیین سرنوشت» یک ملت محسوب می‌شود.

وقتی نیروی مهاجم مدعی می‌شود تنها با «نظام» می‌جنگد، در واقع در حال ارائه یک پیشنهاد فریبنده است: «اجازه دهید من ساختار عصبی کشور شما را نابود کنم یا قلب‌تان را بیرون بکشم، اما شما به عنوان اعضای بدن، بمانید!» نتیجه این فرآیند، نه یک «ملت آزاد» بلکه یک جامعه فروپاشیده در یک دولت ورشکسته است؛ وضعیتی که به یک خلأ قدرت هولناک تبدیل می‌شود و زمینه را برای چپاول و غارتگری متجاوزان فراهم می‌کند.

■ **گلوله‌های نامرئی روح مقاومت ایران را نشانانه گرفته است**

این دکترین صرفاً یک تاکتیک واحد نیست،

شما هستم» و به آنها چراغ سبز نشان می‌دهد و زمینه را برای جذب جاسوس و نیروهای نیابتی فراهم می‌کند. هدف اصلی و البته متوهمانه آنها، نه آزادی ملت، بلکه جایگزینی نظام فعلی با یک نظام وفادار به منافع آمریکا و رژیم صهیونی است. کسب مشروعیت سیاسی و میرا شدن از فشارهای بین‌المللی هم یکی دیگر از اهداف آنهاست؛ سخنرانی دشمن برای مردم بیش از آنکه برای گوش مردم داخل کشور هدف باشد، برای گوش افکار عمومی جهان، رسانه‌های بین‌المللی و سازمان‌های حقوقی و سیاسی است. نیروی مهاجم با این کار، در حال ساختن یک «پرونده توجیهی» برای تجاوز خود است. او تجاوز نظامی را به یک «مداخله بشردوستانه» برای «رهایی یک ملت» تغییر نام می‌دهد تا جانیات جنگی خود را در صحنه بین‌المللی مشروعیت بخشد و فشارهای دیپلماتیک را کاهش دهد.

این استراتژی همچنین به دنبال تزییق بی‌ارادگی و القای شکست‌پذیری به جامعه است؛ لحن آرام، منطقی و «لسوزانه» این پیام‌ها، به دنبال القای این حس است که مقاومت بیپهوده است، رهبران شما بی‌منطق و جنگ‌طلب هستند و تنها راه نجات، تسلیم شدن در برابر «صدای عقلانیت» نیروی مهاجم است. این کلمات، گلوله‌های نامرئی‌ای هستند که به جای جسم، روح مقاومت یک ملت را هدف می‌گیرند.

■ **این نه صدای انفجار که ناله غولی خسته است و دژ، همچنان پابرجاست**

بر خلاف تصور اولیه، روی آوردن به جنگ نرم و گفتمان‌های فریبنده، الزاماً نشانه‌ا اوج قدرت نیست؛ بلکه اغلب، نشانه‌ای از استیصال

رهگیری موشک‌های کشور نه تنها به حداقل برسد، بلکه اصابت‌های دقیق به مراکز نظامی و امنیتی رژیم نیز بیشینه شود. اصابت موشک‌های کشور در ۳ روز پایانی جنگ تا نقطهٔ آتش‌بس را می‌توان خاطره‌ای تاریخی و دردناک برای اسرائیلی‌ها دانست.

اصابت‌های متناوب و دردناک، چنان زندگی روزمرهٔ غاصبان اراضی اشغالی را مختل کرد که از روز نهم جنگ به این سو، تقریباً به خوبی می‌شد نشانه‌های کاهش آشکار تاب‌آوری اجتماعی را در میان غاصبان دید. این اخحال در زندگی روزمره، در کنار فرسایش روانی غاصبان به دلیل صدای مکرر آژیرها در کنار درگیری روزمره بر سر پناهگاه و افزایش چشمگیر تلفات، عملاً فرآیندی از فشار به

قمار خام‌اندیشانه

ضلع دیگر پروژهٔ خام‌اندیشانهٔ اسرائیلی‌ها، از بین بردن تمام پدافند آسمان ایران و بدل کردن ایران به اتوبان چند لاین جنگنده‌ها و پرتابه‌های اسرائیلی بود. به دلیل شوک روز اول و شدت فشارهای هوایی

دشمن به پدافند ایران، دشمن دچار این سوءمحاسبه شد که پدافند ایران به تمامی از بین رفته است؛ در حالی که جنگ هنوز به ۲۴ ساعت نخصت نرسیده بود که پدافند هوایی کشور به صورت چشمگیری خود را بازیابی کرد و وارد مدار شد. این روند بهبود و وارد مدار شدن، چنان چشمگیر و برخلاف انتظار دشمن بود که در نهایت آمار ابتدایم پیپادهای متخاصم و پرتابه‌های دشمن را می‌توان گواه بر این سوءمحاسبه گرفت.

در نهایت تمام این اضلاع قرار بود برنامهٔ خام‌اندیشانهٔ دشمن را به فروپاشی سیستم سیاسی جمهوری اسلامی ایران در کمتر از ۱۰ روز برساند و دشمن نیز برای این مدت درگیری خود را آماده کرده بود. فروپاشی این نقشه در نهایت دشمن را به این نقطه رساند که باید در محاسبات خود تجدید نظر کند.